

یکی از مباحثی که باید در ماهنامه تحقیقی گوهر از این پس مورد توجه قرار گیرد مسائل جنرافیائیست که باید هم‌دوش قضایای تاریخی پیش رود. و از محققان و جنرافی‌دانان خواستاریم که در این قسمت ما را یاری دهند.



## ناحیه تاریخی پدشخوارگر (پدشخوارگر)

(۳)

### کاوس فرمانروای مزدکی مذهب پدشخوارگر

بطوریکه نوشته‌اند ۲۵ : در سال ۵۳۱ میلادی کواد (قباد) ، شاهنشاه ساسانی ، رنجور شد و بنا بر رأی ماهبوذ آخرین وصیای خود را راجع بد ولیعهدی خسرو اول (انوشه‌روان) بنکارش آورد. ماهبوذ، وصیت‌نامه را ترتیب داد و کواد آنرا مهر کرده و او سپرد. کمی بعد از این کار، کواد(قباد) که تحقیقاً یکی از بزرگترین شاهنشاهان ساسانی است بدرود حیات گفت. کاوس شاعزاده مزدکی که در جبال پدشخوارگر مقامی منیع و مستحکم داشت بدعوی سلطنت پرداخت. ولی ماهبوذ وصیت‌نامه کواد را در انجمن بزرگان که علی‌الرسم بایستی نسبت بچانشینی پادشاه رأی بدخند، بیرون آورد و دعاوی کاوس را باطل کرد. عمه حاضران با ماهبوذ در این نکته عم رأی شدند باینکه ازاده پادشاه در گذشته حکم قانون دارد. زیرا همه می‌دانستند (خسرو انوشیروان) در مقابل شورشیان و هرج و مرج خواهان سیاسی استوار پیش خواهد گرفت. در این مورد کار موبدان موبد منحصر بهمین شد که وصیت‌نامه پادشاه در گذشته را بگشاید و در حضور خسرو اول قرائت

\* آقای عبدالرفیع حقیقت- (رفیع) از تاریخ‌نویسان محقق معاصر

کند. چنین پیداست که کاوس فرمانروای مزدکی مذهب پذیر (پزشخوارگر) برادر خود بشوریده و به تیغ و تیر متوسل شده، ولی در این راه توفیق بدست نیاورده است. در هر حال اندکی بعد از جلوس خسرو انوشیروان به تخت سلطنت، کاوس به قتل رسید. بدین ترتیب آخرین خطری که از جانب مزدکیان اصلاح طلب ممکن بود حکومت اشرفی ساسانیان را تهدید کند برطرف شد.

از این زمان به بعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و بطور نهانی (زیر زمینی) حیات خود را ادامه داد و بعد از ساسانیان یعنی بعد از غلبه تازیان بر ایران نیز در ایالت های مختلف بارها به صورتهای گوناگون خودی نشان داد. ۲۶

### سوخرانیان فرمانروایان بعدی پذیر (پزشخوارگر)

بعد از لشکرکشی کاوس فرمانروای مزدکی مذهب پذیر (پزشخوارگر) به مدائن و کشته شدن وی، خسرو انوشیروان ایالت پذیر (پزشخوارگر) را به یکی از پسران زرمهر سوخرا سپرد. از فرزندان وی سلسله ای معتبر در این ناحیه تشکیل یافت که به قارن وندان (کاروندان) معروفند، و آنان را سوخرانیان و وندادیان نیز می گفتند.

شرح احوال سوخرا و استقرار سلسله سوخرانیان در پذیر (پزشخوارگر) و وجه تسمیه این سلسله به قارن وندان و وندادیان در تاریخ چنین آمده است: مقتدرترین نجیبای ایران در زمان پیروز (فیروز) ساسانی دوتن بودند. یکی: زرمهر یا سوخرا از خانواده بزرگ قارن که اصلاً شیرازی و حکمران ایالت سگستان بوده و لقب هزارت داشت و دیگر شاهپور، که از مردم ری و خاندان مشهور مهران بود. ۲۷ بحکایت لازار فریبی ۲۸ این دوسردار با لشکر بسیار در ایبری و ارمنستان با هیاطله بجنگ مشغول بودند که خبر مرگ پیروز به آنان رسید بیدرنگ به تیسفون شتافتند تا نفوذ خود را در انتخاب پادشاه جدید بکار برند. ولش برادر پیروز انتخاب شد. و در زمان سلطنت این پادشاه فرمانروای حقیقی ایران زرمهر بود. ۲۹

ابن اسفندیار در مورد جنگ پیروز (فیروز) ساسانی با هفتالیان (هیاطله) و اهمیت مقام اسپهبد سوخرا اینطور نوشته است: «در عهد پدر قباد، پیروز بن یزدجرد بن بهرام گورد بن یزدجرد. الایم اجستوار، پادشاه هیاطله که بعد از آن صغانیان خواندند، ماورای جیحون و آب تلخ با میان بد مصالحه و قرار بدو گذاشتند، نقص عهد و خلاف کردند و ولایت تاراج فرموده تا پیروز شاه بحرب ایشان آمد، بغدر برو شیخون آوردند و سپاه او شکسته و او را با فرزندان و جمله معارف ایران گرفته و هم برفور گردن فیروز شاه زده و بد مداین او را نایی بود سوخرا بن قارن سوخرا گفتند که از فرزندان کاوس، جماعتی که

در آن حرب بقية السيف بودند روی بدو نهادند و ازین حال آگاهی داده، از اطراف مدد جمع گردانید و به مال و سلاح چهارپای معونت فرمود و با لشکر جرار از جیحون بگذشت، اجستوار دانست که مقاومت او نتواند کرد. جمله فرزندان و اکابر ایران را با مال و خزانه پیش او فرستاد و بر کشته شدن فیروز حسرتها نمود و عذرها خواست تا سوخرا با مراد بازگشت. موبدان و بزرگان او را بدین کار که به سعی او برآمد لقب اصفهبدی (اسپهبدی) دادند. ۳۰

نوشته اند که ولاش (بلاش) ظاهر آ مردی نیک نهاد و خوش نیت بود که قصد داشت ملت را خوشبخت کند. حکایت کنند که چون از ویرانی مزرعه‌ای آگاه میشد، دهقان (دهگان) را مجازات میکرد. زیرا می‌گفت: او با روستائیان چندان همراهی نکرده است تا بعلت فقدان وسائل معاش ناچار ترك اوطان گفته‌اند. با وجود این ولاش مردی نبود که کشور ایران در آن وقت به وجود او احتیاج وافر داشت. ناخرسندی بزرگان تعمیم یافت، و پس از چهار سال سلطنت، ولاش را خلع و کور کردند و کواذ (قباد) پسر پیروز را بر تخت سلطنت نشانند (سال ۴۸۸ میلادی). ۳۱ طبق سوابق و قرائن تردید نیست که محرك اصلی این انقلاب زر مهر بوده است، و بهمین علت مورد توجه و محبت مخصوص قباد قرار گرفته است. این اسفندیار در مورد خدمت اسپهبد سوخرا به قباد ساسانی مینویسد: «از پیروز سه پسر مانده بود: قباد، بلاش، جاماسب. بعد قتل پدر بلاش را به شاهی نشانند ۳۲ و جاماسب با برادر موافقت و مطاوعت نمود. قباد بگریخت به خراسان آمد و از آنجا به خاقان پیوست و مدد گرفت تا شاهی از برادر بازستاند. چون به شهر ری رسید بلاش از دنیا گذشته بود، سوخرا بجهت قباد از لشکر بیعت گرفته و جهانداری برو راست کرده، پیش قباد فرستاد که ترکان را هم از ری بازگرداند که معونت ایشان بمؤنت نیرزد و توبه زودی بمن پیوند. چنانکه او فرمود مردم خاقان را گسیل کرد و او با کسان خویش پیش سوخرا شد، او را بر سریر نشانند و ملک برو مستقیم شد و بحسن تدبیر او جهان مسخر قباد گشت.» ۳۳

توجه پیش از حد قباد به سوخرا و تقرب وی به نزد شاه حسادت مخالفان را بر انگیخت، بطوریکه بعد از مدتی در اثر سعایت دشمنان مورد غضب پادشاه واقع شد و سرانجام از مرتبه بزرگ نیابت فرو افتاد و تحت تعقیب قرار گرفت. بنابراین سوخرا ناگزیر شد به اتفاق ۹ پسر خود از مداین به سرزمین کوهستانی پذیرشوارگر که سرزمین بسیار امنی برای او بود فرار کند. ولی قباد جمعی را برگماشت تا پنهانی سوخرا را در آنجا کشتند.

پس از این واقعه، فرزندان سوخرا از پذیرشوارگر به بدخشان رفتند و در آن ولایت

ساکن شدند. این وضع ادامه داشت تا بعد از چهل سال که قباد زندگی را بدرود گفت و خسرو انوشیروان به سلطنت رسید (انوشیروان در حسرت و ندامت آن بود که آنچه پدر در حق سوخرا کرد، نیک نبود و حق خدمت او را نشناخت و به اطراف جهان به طلب فرزندان سوخرا می فرستاد تا پیدا کرده در حق آنها عنایت فرماید)<sup>۲۴</sup> بهرحال، انوشیروان در طلب فرزندان سوخرا وعده‌ها میداد تا وقتی که خاقان ترکستان به خراسان تاختن آورد. انوشیروان برای قلع و قمع کردن خاقان ترك لشکر کشید، و از تمام ولایت ایران کمک طلبید. بطوریکه نوشته‌اند<sup>۲۵</sup> فرزندان سوخرا با سدهزار سوار مسلح در این جنگ حاضر شدند و در میدان نبرد رشادتها بیخرج دادند. پس از پیروزی ایرانیان که در اثر رشادت سدهزارتن لشکریان فرزندان سوخرا بدست آمده بود، انوشیروان فرزندان سوخرا را نزد خود خواند و از آنان خواست تا نظر خود را در مورد انتخاب محل سکونت در یکی از ولایات ایران اعلام دارند. پس از اصرار، سرانجام زرمهر که برادر بزرگتر بود زابلستان را برگزید و قارن که کهنتر بود و ندا امیر کوه و آمل و لفور و فریم را که کوه قارن میخوانند انتخاب کرد. بطوریکه ابن اسفندیار تصریح کرده است<sup>۲۶</sup> خسرو انوشیروان به طبرستان آمد و مدتی در حدود همیشه، توقف کرد «و عمارت فرمود و هر طرف بدرئسی داد و این جمله مواضع بدویاز سپرد و بسا مداین شد و این قارن را اصفهبد (اسپهبد) طبرستان خواندند» اسپهبد قارن در فریم (پریم) که یکی از نقاط کوهستانی پدشخوارگر بود، مسکن کرد و مقرر حکمرانی خود را در آنجا قرار داد. بهمین جهت آن کوهستانی را جبال قارن گفته‌اند.

بدین ترتیب در عهد انوشیروان ساسانی، حکومت و سلطنت قاروندیان (قارنیان) یا آل قارن تقریباً پنجاه سال قبل از هجرت در این سرزمین استقرار یافت، و مدت ۲۷۴ سال ادامه یافت. در قرن سوم هجری یعنی در سال ۲۲۴ هجری با دستگیری و شهادت مازیار بن قارن بن ونداد هومز، آخرین فرمانروای این سلسله، که یکی از رهبران نامدار و پرشور نهضت‌های ملی ایران در قرن سوم هجری است این سلسله بلند نام ایرانی بدست عمال خلفای عباسی منقرض گردید.<sup>۲۷</sup>

---

۲۵- ایران در زمان ساسانیان تألیف پرفسور آرتور کریستن سن دانشمندی ترجمه مرحوم رشید یاسمی صفحه ۴۷۶ نقل از پروکوپ و طبری

۲۶- برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان تألیف رفیع مراجعه شود.

- ۲۷- تاریخ طبری صفحه ۸۷۸ نلدکه صفحه ۱۲۷
- ۲۸- لازار لانگلووا جلد دوم صفحه ۳۲۶
- ۲۹- ایران در زمان ساسانیان تألیف پرفسور آرتور کریستن سن دانمارکی ترجمه رشید یاسمی صفحه ۳۱۸-۳۱۷
- ۳۰- تاریخ طبرستان تألیف بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب به تصحیح مرحوم استاد اقبال آشتیانی جلد اول صفحه ۱۵۱
- ۳۱- ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن صفحه ۳۱۹
- ۳۲- در اینجا ابن اسفندیار اشتباه کرده است زیرا بلاش برادر ییروز بوده است.
- ۳۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار جلد اول صفحه ۱۵۱
- ۳۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف ظهیرالدین مرعشی بکوش محمد حسین تسبیحی صفحه ۶
- ۳۵- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۱۵۲-۱۵۱
- ۳۶- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۱۵۲
- ۳۷- برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع شود به تاریخ نهضت‌های ملی ایران ( از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیع

## اسمش را نبر خودش را پیار

خواجه رشید وزیر در تاریخ جامع خود می‌آورد که ملک علاءالدین از سلاطین غور قصد بهرامشاه کرد و بهرامشاه با او در کنار آب باران مصاف داد. با وجود آنکه دویست فیل جنگی داشت از علاءالدین منهزم شد و شب از شدت سرما پناه بخرابه برد. دهقانی دید. گفت طعام چه داری؟ مرد دهقان پنیر و پودنه لب جوئی پیش آورد چون تناول کرد باستراحت مشغول شد و از دهقان پوشش خواست. دهقان گفت ای جوان خدایتعالی میداند که بغیر از جل گاوی هیچ چیز ندارم اگر اجازت فرمائی بر تو پوشم. سلطان گفت ای بدبخت نامش را چرا گفتی هلاسبک باش و بپوش.

نقل از تذکره دولتشاه سمرقندی